فقه: زکات، جلسه 79: سه‌شنبه 19/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد موسی بن بکر صحبت می‌کردیم. مرحوم آقای خویی ۳ تا قرینه برای اثبات وثاقت موسی بن بکر ذکر کردند و ۳ دلیل ذکر کردند و اینها را رد کردند. خودشان ۳ تا دلیل و مؤید برای وثاقت موسی بن بکر ذکر می‌کنند. نکتۀ اوّل ایشان می‌گویند:

«نعم الظاهر أنه ثقة، و ذلك لأن صفوان قد شهد بأن كتاب موسى بن بكر مما لا يختلف فيه أصحابنا. و قد روى محمد بن يعقوب، عن حُمِيْد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، قال: دفع إلي صفوان كتابا لموسى بن بكر، فقال لي هذا سماعي من موسى بن بكر و قرأته عليه، فإذا فيه: موسى بن بكر، عن علي بن سعيد، عن زرارة، قال (صفوان): هذا مما ليس فيه اختلاف عند أصحابنا، (الحديث).» آدرس داده شده، بعد فرمودند «و سند الرواية قوي.»

قوی در اصطلاح آقایان یعنی موثق. اعتبار این که حمید بن زیاد و حسن بن محمد بن سماعة واقفی ثقه هستند. ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند.

این استدلال مرحوم آقای خویی خیلی عجیب است این استدلال. اگر کسی خود عبارت کافی را می‌دید اصلاً هیچ استدلالی نمی‌کرد. عبارت کافی را بخوانم و بعد معلوم بشود که این استدلال آقای خویی آیا وجهی از صحت دارد یا ندارد؟

عبارت همین هست: «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ صَفْوَانُ كِتَاباً لِمُوسَى بْنِ بَكْرٍ فَقَالَ لِي هَذَا سَمَاعِي مِنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ وَ قَرَأْتُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا فِيهِ مُوسَى بْنُ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ هَذَا مِمَّا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُمَا سُئِلَا عَنِ امْرَأَةٍ تَرَكَتْ زَوْجَهَا»

ایشان معلوم نیست به چه جهت مرجع ضمیر قال را به صفوان برگردانده.

«هَذَا مِمَّا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا» می‌گوید این مطلب، این روایتی که می‌گوییم این مضمونش اختلافی نیست، این مطلبی هست در مورد نحوۀ تقسیم ارث و اینها بین اصحابنا اختلافی نیست که امام صادق و امام باقر تقسیم ارث را اینجوری بیان فرمودند.

من تصور می‌کنم آقای خویی به کافی مراجعه نکرده، فیش‌هایی که اینجا تهیه شده بوده این فیش‌ها را در اختیار ایشان گذاشتند، فیش ناقص بوده، ادامۀ عبارت را نیاورده بودند و الا کسی عبارت خود کافی را ببیند، عبارت ابهامی ندارد که آقای خویی اینجوری ابتدا توجه به، شأن آقای خویی خیلی اجل از این است که این عبارت را اینجوری که هست بفهمد.

این عبارت، اصل این عبارتی که اینها آوردند و همان لجنه هم آورده، لجنۀ تألیف معجم رجال به تبع مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه هست. تعلیقه اصلاً به چیز دیگری اینجا استدلال کرده. تعلیقه می‌گوید همین که صفوان کتاب موسی بن بکر را رفته از موسی بن بکر قرائت کرده و سماع کرده و امثال اینها، خود همین را می‌خواهد قرینۀ اعتبار موسی بن بکر بگیرد. اصلاً ادامه‌اش را نیاورده. آن عبارتی که در تعلیقۀ وحید هست تا همینجا هست.

هذا سماعی من موسی بن بکر و قرأته علیه فاذا فیه موسی بن بکر. نمی‌دانم حالا فاذا فیه را هم دارد یا ندارد؟ می‌گوید که چون کتاب موسی بن بکر را صفوان رفته پیشش درس خوانده و قرائت کرده این نشانگر این هست که صفوان اعتماد داشته که به او قرائت کرده و اینها. تکیه اصلی مرحوم وحید بهبهانی به این مطلب هست. اصلاً به ذیلش و به آنها کار ندارد، آقایان احتمالاً لجنه‌ای که تألیف معجم رجال می‌کرده، تصور کردند این کأنّ به اعتبار ادامۀ روایت و به اعتبار اینها بوده که مرحوم وحید آورده. و الا این عبارت ابهامی ندارد. این زراره شبیه این عبارت را جاهای دیگری هم مکرر دارد همین عبارت را. من جاهای دیگری که زراره شبیه این عبارت را دارد یادداشت کردم. در همین جلد کافی. جلد ۷، صفحۀ ۸۱، رقم ۲. آن هم اتفاقاً در سندش آن هم موسی بن بکر است.

«مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْرَ بْنَ أَعْيَنَ حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ السِّهَامَ لَا تَعُولُ وَ لَا تَكُونُ أَكْثَرَ مِنْ سِتَّةٍ فَقَالَ هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ بَيْنَ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي جَعْفَرٍ علیهما السلام.»

عین همین عبارتی که اینجا داریم.

یکی دیگر صفحۀ ۱۰۴ ذیل، باز آن هم سند موسی بن بکر است.

«عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ قَالَ لِي زُرَارَةُ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَ إِخْوَتَهُ لِأُمِّهِ»

خب روایتی هست در مورد میراث.

ذیلش هست قال، یعنی قال زرارة ظاهرا.

«قَالَ لَيْسَ فِي هَذَا شَكٌّ إِنَّهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ‌»

این تردیدی نیست که مطلب همینجوری هست که من دارم می‌گویم.

شاگرد: بگوییم همه تعابیر یک اتفاق بوده یک گفت‌وگو بیشتر نبوده؟

استاد: نه نه اینها معلوم نیست یک گفت‌وگو باشد. اینها ولی این ممکن است یک گفت‌وگو باشد ممکن است گفت‌وگوهای متفاوت. نه لحن چیز اینجوری بوده زرارة. زراره برای این که می‌خواهد محکم‌کاری کند که اینها بحث بحث اختلافی نیست.

حالا یک عبارت صفحۀ ۱۰۹، حدیث ۲.

شاگرد: همین روایت بعدی ۱۰۴ هست. حدیث ۷.

استاد: بله. این درست است. حدیث ۷.

«عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْراً حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام- أَنَّ الْإِخْوَةَ لِلْأَبِ وَ الْأَخَوَاتِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ يُزَادُونَ وَ يُنْقَصُونَ»

بعد می‌گوید که: «قَالَ فَقَالَ زُرَارَةُ وَ هَذَا قَائِمٌ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ.»

صفحۀ ۱۰۹،‌ حدیث ۲. یک روایت مفصلی را نقل کرده:

«عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَيْرٍ وَ الْفُضَيْلِ وَ مُحَمَّدٍ وَ بُرَيْدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: إِنَّ الْجَدَّ مَعَ الْإِخْوَةِ مِنَ الْأَبِ يَصِيرُ مِثْلَ وَاحِدٍ مِنَ الْإِخْوَةِ مَا بَلَغُوا قَالَ قُلْتُ»

این قال قلتُ یعنی قال الزرارة ظاهراً. من این را یک جایی مفصل در مورد جاهایی که قبلاً یک مفصل چند طریق هست بعد ادامۀ طریق که می‌رود از یک طریق هست و اینها معمولاً مال زراره است که این ادامه‌هایش هست و اینها، مواردی مشابه این را مفصل در یکی از چیزهای توضیح الاسناد مواردش را جمع کردم و یک توضیحاتی دادم. حالا آنش خیلی الآن مهم نیست. آن که من تکیه دارم ذیل روایت است.

«قَالَ زُرَارَةُ هَذَا مِمَّا لَا يُؤْخَذُ عَلَيَّ فِيهِ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِيهِ وَ مِنْهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ عِنْدَنَا فِي ذَلِكَ شَكٌّ وَ لَا اخْتِلَافٌ.»

این هم این عبارت.

یک عبارت دیگری هم هست در جلد، اینها همه در همین جلد بود و در مورد ارث. شبیه این در یک کتاب دیگری هم در جلد ۶، صفحۀ ۱۵۷، رقم ۱۷ هم باز این اینجوری که حالا:

«ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ»

و غیر واحدٍ ظاهراً عطف به عمر بن اذینه است. یعنی ابن ابی عمیر یکی از عمر بن اذینه عن زرارة نقل می‌کند، یکی عن غیر واحدٍ عن ابی بصیر، دو طریق هست.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا وَاقَعَ الْمَرَّةَ الثَّانِيَةَ قَبْلَ أَنْ يُكَفِّرَ» بحث ظهار است «فَعَلَيْهِ كَفَّارَةٌ أُخْرَى قَالَ لَيْسَ فِي هَذَا اخْتِلَافٌ.»

ظاهرا مراد از قال مرجع ضمیرش زراره است. یعنی قال الزرارة لیس فی هذا اختلافٌ. این کافی، جلد ۶، صفحۀ ۱۵۷، رقم ۱۷. این هم این.

یک جای دیگر باز در تهذیب، جلد ۹، صفحۀ ۳۰۱، رقم ۱0۷۷

«عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْراً- حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام- أَنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ»

این که زن‌ها از زمین ارث نمی‌برند و اینها آن روایت هست.

«قَالَ زُرَارَةُ هَذَا لَا شَكَّ فِيهِ.»

تهذیب، جلد ۹، صفحۀ ۳۰۱، رقم ۱۰۷۷.

خود آن عبارت هم واضح است. یعنی من عرض می‌کنم آقای خویی علی القاعده باید به فیش‌هایی که لجنۀ معجم رجال تهیه کردند مراجعه کرده باشد. و الا اگر کسی به خود عبارت مراجعه کند عبارت ابهامی ندارد که آقای خویی اینجوری می‌خواهند عبارت را معنا کنند.

یک مطلب دومی که آقای خویی ذکر می‌کنند به عنوان تأیید می‌گویند که جعفر بن سماعة به روایت موسی بن بکر احتجاج کرده، آن خوب است. این استدلال.

«و يؤكد ذلك أن جعفر بن سماعة قد اعتمد على رواية موسى بن بكر، أن المختلفة يتبعها الطلاق ما دامت في العدة.»

و روایتش را آوردند که جعفر بن سماعة به روایت موسی بن بکر احتجاج کرده.

به عنوان مؤید و موکد که تعبیر ایشان هست خب خوب هست اشکالی ندارد. این قرینۀ دوم.

قرینۀ سوم: ‌ هذا مضافا إلى وقوعه في تفسير علي بن إبراهيم كما تقدم.»

شاگرد: جعفر بن محمد بن سنان شاید مثلاً جدال بوده، نزاع بوده، تسالم طرف مقابل بوده.

استاد: خب نه دیگر بالأخره احتجاج کرده دیگر. می‌گوید جعفر بن سماعة.

شاگرد: قبول نداشته.

استاد: نه یحتج نه، یقول. فتوا می‌داد، استدلالش هم این بود. جعفر بن سماعة به این مطلب فتوا می‌داد، استدلالش هم این بود. این هم این عبارت.

حالا ایشان به تفسیر علی بن ابراهیم اعتماد کرده. تفسیر علی بن ابراهیم خب بحث‌های زیادی در موردش هست، حالا من چند تا از محورهای بحثی‌اش را اشاره کنم، خب تفسیر علی بن ابراهیم همچنان که حاج آقا تحقیقش را فرمودند این ظاهراً این تفسیر موجود مال علی بن حاتم قزوینی است نه تمام تفسیر علی بن ابراهیم در این منتقل شده و نه تمام این تفسیر علی بن ابراهیم هست. و مواردی که علی بن ابراهیم نقل، از علی بن ابراهیم نقل شده که به خصوص در اوائل تفسیر حجم اصلی تفسیر را منقولات از علی بن ابراهیم تشکیل می‌دهد و کم کم منقولات از غیر علی بن ابراهیم هم زیاد می‌شود به طوری که در اواخر کتاب نصف نصف است. یعنی نصفش مال علی بن ابراهیم است، نصفش مال غیر علی بن ابراهیم است. این حالت تفسیر علی بن ابراهیم به این شکل است.

حالا این که یکی از محورهای بحث این هست که چجوری می‌توانیم این دو تا موارد را از هم تفکیک کنیم؟ این یک.

نکتۀ دیگر این که آن عبارت مقدمه که به آن استدلال شده بر این که همۀ مشایخی که در این کتاب واقع هستند آن عبارت، آن مقدمه و آن عبارت از علی ابن ابراهیم هست یا از علی بن حاتم قزوینی هست؟ یعنی علی بن حاتم قزوینی که این کتاب را دارد می‌گوید این را از علی بن ابراهیم نقل کرده؟ یا عبارت مال خودش است؟ نتیجۀ این بحث این می‌شود که اگر از علی بن ابراهیم باشد تنها مواردی، اگر حالا آن استدلال تمام باشد که از آن عبارت ما استدلال بفهمیم که کسانی که در این تفسیر، تفسیر موجود هستند همه‌شان ثقات هستند تنها مواردی که مال علی بن ابراهیم هست در دایرۀ این توثیق استفاده می‌شود. اصلاً بحث را باید در آن محور ادامه داد. اگر کسی هم می‌خواهد بگوید تفسیر آن عبارت آیا همۀ موارد را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود باید پژوهش را در آن قسمت بکند. ببینید مرحوم آقای خویی شبیه تفسیر علی بن ابراهیم در مورد کامل الزیارات هم سابقاً عقیده داشتند. ولی بعداً از آن مبنا برگشتند. ایشان حرفشان این هست که ولو خود آن عبارت ظهور بدوی دارد در این که همۀ افرادی را که در کتاب کامل الزیارات واقع هستند می‌خواهد توثیق کند ولی با توجه به این که در خود کتاب کامل الزیارات موارد زیاد مجاهیل وجود دارند، مضعّفین وجود دارند که نمی‌شود اینها را گفتش که صاحب کامل الزیارات همۀ این افراد را ثقه می‌داند، این را قرینه قرار می‌دهند برای این که مرادش از آن عبارت مقدمه مشایخ مستقیم است. ممکن است شخصی شبیه همین کلام را در تفسیر علی بن ابراهیم هم بخواهد پیاده کند. خب این مبتنی بر این اگر بخواهد پیاده کند در چه دایره‌ای ما تحقیق بکنیم که آیا مورد نقضی از وثاقت وجود دارد که ما مطمئن باشیم که علی بن ابراهیم این موارد را ثقه نمی‌داند؟ اگر مال علی بن ابراهیم باشد فقط آن محدوده‌ای که مال علی بن ابراهیم هست را باید بررسی کنیم. ولی اگر مال علی بن حاتم قزوینی باشد کل کتاب را باید بررسی کنیم. چون به هر حال کل کتاب، چه آنهایی هم که از علی بن ابراهیم نقل شده، چه آنهایی که از افراد دیگر، تألیف علی بن حاتم قزوینی است. پس علی بن حاتم قزوینی می‌خواهد بگوید همۀ کسانی که در این کتاب هستند ثقات هستند. اگر ما دیدیم که کل این مجموعه‌ای که در تفسیر علی بن، به نام تفسیر قمی معروف شده در این تفسیر موجود هست افراد زیادی هستند که نمی‌شود آنها را توثیق کرد طبیعتاً باید بگوییم عبارت یک معنای دیگری دارد، مثلاً مشایخ مستقیم مثلاً می‌خواهد بگوید یا به هر حال آن تفسیر موسعی که کل کتاب را بخواهد توثیق کند را در بر نمی‌تواند بگیرد.

بنابراین، این خیلی مهم است که آن عبارت مقدمه برای چه کسی باشد. آن در این تحقیق این مسأله، اصلاً تحقیق آن بحث رجالی یک مقداری وابسته به این مطلب هم هست.

شاگرد: این که یک مقداری از کتاب یقینی باشد، که برای علی بن ابراهیم هست این مقدار، اینش معلوم است یا؟

استاد: بله اصلاً مسلم است.

حالا یک سری محورهای دیگری این بحث‌هایی هست که چون به بحث ما مربوط نیست من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم، میزان اعتبار قسمت‌های منقول از علی بن ابراهیم چقدر است، میزان اعتبار مقدارهای، مواردی که از غیر علی بن ابراهیم نقل شده چقدر است و امثال اینها. محورهای دیگری هست که به آنها کار ندارم.

یک نکتۀ دیگری اینجا در مورد این بحث مقدمه هست، آن این است که در مورد علی بن حاتم قزوینی در شرح حالش گفتند یروی عن الضعفاء. یک همچین تعبیری در شرح حال علی بن حاتم قزوینی دارند. همین تعبیر یروی عن الضعفاء ممکن است اعتبار شهادت علی بن حاتم قزوینی را زیر سؤال ببرد. تعبیر یروی عن الضعفاء چند گونه تفسیر دارد. یک تفسیرش این هست که این آقا با وجودی که علم دارد که راوی ضعیف است از راوی ضعیف روایت می‌کند. یروی عن الضعفاء مع العلم بکونه ضعیفاً. به خاطر این که اصلاً اصحاب الجمع هستند به تعبیر شیخ طوسی. از کسانی هستند، یا به تعبیر ما جامع‌نگارند نه صحیح‌نگار. یعنی غرضش تدوین روایت‌هایی که قابل اعتماد هست ولو فی الجمله، ولو به ضمیمۀ روایت‌های دیگر نیست. غرضش این است که همۀ روایت‌ها را ولو روایتی که یقین هم دارد که باطل است می‌خواهد همۀ این روایت‌ها را جمع کند. این یک احتمال در مورد یروی عن الضعفاء.

احتمال دیگر یروی عن الضعفاء این هست که خوش باور است. افراد زیادی را که واقعاً ضعیف است ضعیف نمی‌داند. به خاطر همین ازشان روایت می‌کند. یروی عن الضعفاء یعنی آن کسانی که واقعاً ضعیف‌اند ولی این آقا آنها را ضعیف نمی‌داند. از باب خوش باوری. یعنی شاید این تعبیری که در مورد سهل بن زیاد، فضل بن شاذان تعبیر می‌کند که کان احمق، اشاره به همین باشد. در شرح حال صالح بن ابی الخیر در رجال کشی هست می‌گوید که فضل بن شاذان، صالح بن ابی الخیر را کان یرتضیه، ولی سهل بن زیاد را لا یرتضیه و یقول انه احمق. این انه احمق شاید اشاره به این باشد آدم ساده لوحی است. افراد خیلی زود باور. الآن آدم می‌بیند افراد دیگر. بعضی‌ها خیلی ساده یک چیزهایی را باور می‌کنند، یک چیزهایی را باور می‌کنند که دیگر حالا خدا می‌داند. این یک نوع ساده لوحی هست یعنی خیلی زود به افراد ایمان می‌آورند، اعتقاد پیدا می‌کنند و امثال اینها.

حالا به تناسب می‌گویم بعضی مراحل ایمان و اعتقاد پیدا کردن خب ممکن است آدم ساده هم نباشد ولی باز هم گول بخورد. بگذارید یک قصه از خودم تعریف کنم. یک بنده خدایی بود آن سالی که در زلزلۀ رودبار آمد شاید خیلی از شماها متولد هم نشده باشید آن سال یک بنده خدایی آمد نزدیک منزل حاج آقا قیافۀ سرخ خیلی خاصی داشت. گفتش که من زیر زلزله ماندم و اینها و خلاصه شما اگر به ما کمکی کنید من آنجا برنج دارم برای شما برنج می‌فرستم و اینها. قیافۀ ظاهری‌اش این بود که این باید مثلاً گرفتار باشد و اینها. ما ۵۰۰۰ تومان به او دادیم و، آن موقع ۵۰۰۰ تومان پول بود. این قرار شد ۵۰۰۰ تومان را برای ما برنج بفرستد. من در فکر این هم نبودم که حتماً هم بفرستد یا نفرستد، خیلی چیزش نبودم که فرستاد، نفرستاد. این گذشت. گذشت و ۷، ۸، ۱۰ ماه گذشت و هیچ خبری از برنج نشد، یک روز همین بنده خدا را دوباره دیدم. دیدم باز دوباره چیز می‌کند، گفتش که، باز ابراز نیاز کرد و اینها. گفتش که من پسرم بیمارستان بود و به خاطر زلزله و اینها اینجا بستری بود و دیروز از دنیا رفته و دفنش کردیم و امثال اینها، این هم مدارک پزشکی پسرم هست و اینها. ما خب چون آنجا به او پول داده بودیم گفتم که، بگذار این را چیزش کنم، ببینم چه شکلی هست. یک تاکسی تلفنی گرفتم، گفتم با هم برویم بیمارستان. از این بیمارستان به آن بیمارستان، از این قبرستان به آن قبرستان، به دکترها مدارک را نشان می‌دادیم می‌گفت این درست می‌گوید، همچین مریضی هست و این چی و اینها ولی و در هر، پروندۀ پسرش وجود نداشت. از این رفتیم، من برای بار اوّل باهاش رفتم بهشت معصومه، ۲ ساعت و نیم من تاکسی تلفنی گرفته بودم با این رفتم، آخرش هم نفهمیدم راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید. آخرش هم نفهمیدم بالأخره، یک پول دیگر هم بهش دادم و ؟؟؟ ۲۵:۰۵ کردم. بعد از ۲، ۳ سال دیگر در مدرسۀ سلماسی دیدم مشغول گدایی است، آنجا بود که فهمیدم دیگر چه آدم زرنگی بوده. می‌گویم من سادگی نکردم دو ساعت و نیم با این این طرف و آن طرف رفتم آخرش نفهمیدم راست می‌گوید. یعنی برداشتم این شد که این چیزش به هم خورده، حرف‌هایش نامیزان شده و الا یک گرفتاری به چیزش آمده و این زلزله باعث شده که در حرف‌هایش با همدیگر جور در نمی‌آمد ولی بعضی حرف‌هایش درست بود، بعضی حرف‌هایش غلط بود. حالا می‌خواهم بگویم که اینجور. بعضی افراد هستند که نه خیلی راحت همان اوّل کار گول می‌خورند دیگر نیازی ندارد ۲ ساعت معطّلشان کنند برای فریب دادنشان. آن دیگر خیلی باید طرف زرنگ باشد که اینجوری افراد را سر کار بگذارد. یادم هست آن موقع مهمان هم بودیم منزل پدر خانممان. به خانمم گفتم شما بروید آنجا من باید ته و توی این قضیه را در بیاوریم، بعد از ۲ ساعت و نیم آنجا رفتم، قصه‌ای بود آن روز بعد بماند.

حالا غرضم این است که یک نوع دیگرش این هست که طرف ساده‌لوح است، ساده لوح هست بنابراین زود باور می‌کند. اگر این شکلی باشد این هم یک قسم. قسم سومی که نه ساده لوح هم نیست مبنای حدیثی‌اش این هست که قول امامی که ضعفش ثابت نشده باشد را معتبر می‌داند. یکی از تفاصیل اصالة العداله‌ای که آقای خویی. آقای خویی اصالة العداله که تعبیر می‌کنند دو تا تفسیر در کلامشان هست، آن این است که یک تعبیر این هست که اشخاصی را که امامی‌هایی را که لم یثبت ضعفه را ثقه می‌داند، راوی، یک جور است. یک جور دیگر این هست که نه مبنایش این هست که امامی‌هایی که لم یثبت ضعفه را روایتش را حجت می‌داند. در حجیت روایت احراز وثاقت را شرط نمی‌داند. احراز فسق را مانع می‌داند. و اگر فسقش ثابت نشده باشد در مورد امامی‌ها خبر را حجت می‌داند. این ۳ یا ۴ تفسیر، یعنی یروی عن الضعفاء می‌تواند مبنا داشته باشد. یکی این که خلاصه با علم به ضعف روایت می‌کند، چون جامع‌نگار است. یکی این که ساده‌لوح است. و مبنای سوم که خودش باز دو مبنا دارد. اصالة العداله‌ای است، حالا اصالة العداله یا به این معنا که اصل را وثاقت راوی می‌داند، ما لم یثبت ضعف الراوی، یا نه وثاقت را در حجیت روایت معتبر نمی‌داند، ضعف را مانع می‌داند، فسق را مانع می‌داند و ما لم یثبت فسق الراوی روایت را حجت می‌داند. این ۴ تا معنایی که بر یروی عن الضعفاء هست اثرش در حجیت توثیقات شخص ظاهر می‌شود. اگر شخصی جامع‌نگار باشد، توثیق بکند، توثیقش معتبر است. بله روایت اگر نقل بکند از روایتش ما نمی‌توانیم بفهمیم که آن راوی را، روایتش امارۀ بر وثاقت مروی عنه نیست. اکثار روایتش هم حتی دلیل بر چیز مروی عنه نیست. ولی توثیقاتش سر جای خودش باقی است. خب توثیق صریح کرده این.

اگر ساده لوح باشد توثیق هم بکند دیگر به درد نمی‌خورد. چون فرض این است که غیر متعارف است. کسی عرض کردم همینجوری باور می‌کند، خوش باور است. این توثیقش هم به درد نمی‌خورد.

اگر اصالة العداله‌ای باشد به این معنا که اصل را وثاقت راوی می‌داند. اینجا هم باز توثیقش به درد نمی‌خورد. چون این توثیقی که کرده بر پایۀ اصالة العداله باشد که ما قبول نداریم. مگر این که ثابت بشود که توثیقاتش بر پایۀ اصالة العدالة نیست. که آن اثباتش دیگر خیلی دشوار هست. کسی که اصالة العداله به این معنا که ثقه می‌داند خب علی القاعده باید بتواند اخبار به وثاقت هم بدهد. فقط در مقام عمل نیست.

اما مبنای چهارم، جایی که نه ثقه طرف را نمی‌داند ولی به روایتش عمل می‌کند، حجت می‌داند. این مبنای چهارم هم توثیقاتش معتبر است. چون فرض این است که راوی را توثیق نمی‌کند براساس اصالة العدالة پس عمل می‌کند، ولی اگر یک جایی توثیق کرد چون مبنایش اصالة العداله‌ای که منجر به توثیق باشد نیست آن طبیعتاً توثیقاتش معتبر است.

حالا اینها را چجوری می‌شود تشخیص داد؟ در مورد کسانی که یروی عن الضعفاء تعبیر کردند که کدام یک از این تعابیر هست، در مورد بعضی از این اشخاص مثلاً در مورد مرحوم کشی که تقریباً روشن هست که آن قسم اوّل است. چون موارد زیادی تصریح می‌کند که این راوی به درد نمی‌خورد، نصر بن صباح را مکرر می‌گوید غالی است و روایت‌هایش قابل اعتماد نیست و امثال اینها، با این حال مکرر هم ازش روایت کرده. این تعبیراتی که کشی دارد این پیداست که یروی عن الضعفاء که هست به اعتبار این هست که جامع‌نگار است. می‌خواسته همۀ اطلاعاتی که در مورد مدح و ذم راوی هست در یک جا جمع کند امثال اینها. خب بنابراین، این چون جامع‌نگار است توثیقات کشی مشکلی ایجاد نمی‌شود ولو یروی عن الضعفاء هست.

شاگرد: مرحوم شیخ خودشان که جامع نگار نبودند، این تلخیصی که کردند چرا این نقل شد که در باب داشتند؟

استاد: چون خود آن را دارد منتقل می‌کند دیگر. نه جامع‌نگار، در مورد چیز جامع‌نگار است. این رجال کشی جامع نگار است. یعنی می‌خواهد آن. رجال کشی را که شیخ طوسی خلاصه‌اش را آورده من برداشتم از این خلاصه این است که شیخ طوسی از اصل رجال کشی یک سری اطلاعاتش را در رجال منعکس کرده، یک سری اطلاعاتش را در فهرست منعکس کرده. اطلاعات ارزشمند دیگری که وجود داشته که جنبۀ اطلاعاتی داشته آنها را در این چیز خواسته منتقل کند. یعنی تمام اطلاعاتی که می‌تواند. چون اطلاعات سلسله سند و امثال اینها هست دیگر. اشخاص می‌توانند با سلسله سند و امثال اینها بررسی کنند و چیز. و مرحوم شیخ هم به یک معنا جامع‌نگار است اصلاً. فرض کنید خود تهذیب شیخ طوسی بنا بر این نیست که فقط روایت‌های صحیحه را بیاورد. البته بررسی می‌کند، روایت های غیر صحیحه را جزء معارضات و امثال اینها، ولی سبک سبک این نیست که فقط روایت‌های صحیحه را بخواهد بیاورد.

شاگرد: می‌شود تشخیص داد؟

استاد: حالا در علی بن حاتم قزوینی این، چون ما یک مقداری نیازمند دقت هست، من هنوز نمی‌دانم در موردش که گفتند یروی عن الضعفاء کدام یک از این معانی هست یک مقداری توثیقات علی بن حاتم قزوینی که توثیق کرده خود آن چیزش زیر سؤال می‌رود به دلیل این‌که احتمال دارد که یا به جهت ساده لوحی‌اش باشد که آن را نقل می‌کند یا به جهت اعتماد به اصالة العدالة باشد که این نکته. یک مقداری نیاز دارد به یک بررسی دیگر. این است که من در مقاله‌ای که در تفسیر علی بن ابراهیم نوشتم که سال‌ها قبل در دانشنامۀ جهان اسلام چاپ شده در همین حد نوشتم با توجه به این که علی بن حاتم قزوینی در موردش یروی عن الضعفاء گفته شده است در اعتبار وثاقت‌های ایشان تأمل است همین اندازۀ یک خطی آنجا این را آوردم که توضیحش همین توضیحی بود که الآن خواستم خدمت شما عرض کنم.

علی ای تقدیر تشخیص این که این روایت‌ها مال علی بن ابراهیم هست یا مال علی بن حاتم قزوینی هست که از غیر طریق علی بن ابراهیم دارد نقل می‌کند این خیلی مهم است. هم در بررسی خود بحث رجالی که عرض کردم مهم هست که ما بخواهیم بررسی کنیم واقعاً آن عبارت مقدمه آیا قابل اعتماد هست؟ یعنی ظهورش به چه شکلی هست، اگر مثلاً فرض کنید ما دیدیم که مواردی که از علی بن ابراهیم نقل کرده آن موارد هیچ مشکلی ندارد، همه‌اش مثلاً ثقات هستند. ولی مواردی که از غیر علی بن ابراهیم نقل کرده مشکل دارد. ممکن است همین قرینه باشد برای این که مقدمه برای علی بن ابراهیم است حتی. این شکلی بحث را دنبال کنیم. بگوییم ظاهر آن مقدمه این هست که همۀ افراد را توثیق دارد می‌کند، این ظاهر در مورد علی بن ابراهیم اگر باشد می‌شود پذیرفت، ولی در مورد کل روایت‌های تفسیر علی بن ابراهیم نمی‌شود پذیرفت بنابراین این خودش قرینه باشد برای تشخیص این که مراد از علی بن، آن مقدمه‌نویس چی است؟ این است که خیلی مهم است تفکیک کردن مواردی که مال علی بن ابراهیم هست از مواردی که مال علی بن ابراهیم نیست.

شاگرد: اصل این که این تفسیر علی بن حاتم قزوینی نوشته با توجه به ؟؟؟ نه شیخ، اصل از کتاب.

استاد: حالا اینها را من به عنوان مقدمه من اینجا که نخواستم آن را بحث کنم. اگر چیزی که به عنوان اصل موضوع می‌پذیریم در بحث نباید دنبال کنیم.

شاگرد: مقدمۀ یک نفر دیگر را، یک شخص دیگر در کتابش بیاورد استبعاد ندارد؟

استاد: نه، چون منبع اصلی کتاب آن است. یعنی به خصوص در قسمت‌های اوّلیه

شاگرد: چند تا مقدمه بزند این مقدمه

استاد: نه، می‌گوید که من در واقع همچنان که روایت‌های علی بن ابراهیم را منتقل کرده مقدمۀ آن را هم خواسته منتقل کند.

شاگرد: این را نگفته بود. اگر گفته بود

استاد: نه، ممکن است مرادش این باشد. به خصوص در بعضی از نسخش اوّلش قال ابو الحسن علی بن ابراهیم هم دارد. حالا آن بحث‌هایی دارد، من حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های چیز بشوم. در بعضی از نسخ ابتدای مقدمه قال ابو الحسن علی بن ابراهیم دارد، اگر آن معتبر باشد که اصلاً روشن است که این می‌خواهد بگوید مقدمه مال علی بن ابراهیم است. ولی خب یک بحث‌های نسخه‌شناسی هم آنجاها دارد. من حالا اینها را وارد تمام ریزه کاری‌های بحث نمی‌خواهم بشوم. اینها هر کدامشان ریزه کاری‌هایی دارد که باید مفصل بهش پرداخته بشود.

غرضم این نکته هست که تشخیص مواردی که از علی بن ابراهیم هست از مواردی که از غیر علی بن ابراهیم هست خیلی مهم است. به خصوص با توجه. به هر حال بین علی بن حاتم قزوینی و علی بن ابراهیم این تفاوت هست که در مورد علی بن حاتم قزوینی گفتند یروی عن الضعفاء. یعنی به هر حال شخصی هست که آسان‌گیر بوده. هر جور می‌خواهیم این عبارت را معنا کنیم. و خود همین میزان اعتمادی که ما می‌توانیم به منقولات علی بن حاتم بکنیم به اندازۀ میزان اعتمادی که بر منقولات علی بن ابراهیم می‌توانیم بکنیم نیست دیگر. اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد.

حالا چجوری می‌شود اینها را از هم تفکیک کرد؟ یک مقداری‌اش بعضی چیزهایش از جهت طبقۀ راویان و سلسلۀ اسناد راویان خب واضح است که می‌شود از هم جدا. یکی از راه‌ها بحث طبقات و امثال اینهاست که مهم‌ترین شاید راه برای تشخیص این هست.

نکتۀ دیگر این هست که تقریباً در تمام مواردی که ایشان از علی بن ابراهیم نقل می‌کند یا صراحتاً یا با ضمیر اسم علی بن ابراهیم را آورده. اگر کسی دقت کند که تفسیر علی بن ابراهیم آن ضمیرهایی که وجود دارد یا اسم ظاهرهایی که وجود دارد آن اسم ظاهرها خودش تقریباً مشخص می‌کند. شاید تک و توک مواردی باشد که از این طریق نشود تشخیص داد. شما تفسیر علی بن ابراهیم را باز کنید نگاه کنید هر جایی که می‌خواهد از تفسیر علی بن ابراهیم می‌رود جای دیگر دوباره که می‌خواهد برگردد یا به اسم ظاهر یا با ضمیر نام علی بن ابراهیم را تکرار می‌کند. و این اگر کسی دقت کند می‌بیند که خروجش از موارد، یعنی باز هم محور همان علی بن ابراهیم است ولی جای دیگر که می‌رود دوباره برمی‌گردد نقلیاتی که می‌خواهد از علی بن ابراهیم نقل کند. خب این هم نکتۀ دوم که اگر کسی مراجعه بکند می‌تواند اینها را به دست بیاورد.

نکتۀ سومی که من حالا این نکته را می‌خواهم حالا وقت فرصت نیست من اشاره کنم فردا این را بهش خواهم پرداخت آن این است که تعبیراتی که روایت‌ها با آنها آغاز می‌شود. این که با چه تعبیری شروع کرده. ۴ تا تعبیر اینجا من ۴ تا تعبیر را یادداشت کردم. البته جست‌وجو نکردم ببینم غیر از این ۴ تا تعبیر دیگری هم هست یا نیست. یکی اخبرنا، اخبرنی، حدثنا، حدثنی. این تعبیرات آیا اینها دخالت دارد در این بحث یا دخالت ندارد؟ این چیزی هست که می‌خواهم فردا ان شاء الله در موردش توضیح بدهم. این تعبیرات مال کی است و مفاد این اخبرنا اخبرنی حدثنا حدثنی چی است؟ و در این تفکیک بین موارد علی بن ابراهیم و موارد غیر علی بن ابراهیم این تعبیرات چه نقشی دارد؟ این را ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان